



بسم الله الرحمن الرحيم

تکالیف والدین از حیث عناوین کلی

عناوین کلی گاهی از حیث عالم بودن است و گاهی از حیث این است که یکی از مکلفین مأمور به انجام تکالیف است. ممکن است مصداق‌های دیگری هم داشته باشد؛ مثلاً پدر به عنوان حاکم جامعه‌ای می‌باشد و یک سری وظایفی در قبال همه مردم دارد و فرزند خودش نیز شامل در این‌ها می‌شود. بنابراین وظایف آموزشی والدین و اعضای خانه به دو بخش کلی تقسیم می‌شود:

الف) وظایف آموزشی والدین از حیث عناوین کلی

وظایف والدین از حیث عناوین کلی به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱. عالم بودن پدر یا مادر
 ۲. حاکم بودن پدر یا مادر
 ۳. پدر یا مادر یک شهروند از جامعه اسلامی بوده و دارای یکسری وظایف کفایی می‌باشند.
- در توضیح مورد سوم می‌توان این‌گونه مثال زد که هر مسلمانی باید در مقابل سیطره کفار ایستادگی کند و در جهت استقلال جامعه و عزت اسلامی مصاحبت داشته باشد. از مصادیق این مورد می‌توان به رواج دادن علم و دانش علوم اسلامی و سایر علوم که پایه اقتدار و عزت و عظمت جامعه اسلامی را پدید می‌آورد اشاره کرد.

وظایف آموزشی والدین از حیث پدر و مادر بودن

این وظایف که ممکن است گاهی شامل خواهر و برادر هم بشود غالباً وظایف کفایی هستند که گاهی نیز وجوب عینی پیدا می‌کنند و در بسیاری از موارد فی‌العرض عینی می‌شوند. اما در بخش بعد ملاک وظیفه‌های پدر و مادر (بماهو پدر یا بماهو مادر و یا قیّم) با عبارات «بما أنّه عالم، بما أنّه حاکم، بما أنّه مسلم من المسلمین در مجتمع اسلامی و...» صحیح نمی‌باشد؛ بلکه بما أنّه والد وارد شده است.



ب) وظایف آموزشی والدین از حیث مطلق و مقید بودن

در این قسم دوم اولین بحث ما این است که آیا عموم و یا اطلاقی وجود دارد که بیانگر این باشد که پدر و مادر وظیفه آموزشی دارند یا این که عموم و اطلاق وجود ندارد و فقط موارد خاصه مثل قرآن و حدیث کفایت می‌کند. وجود اطلاق نیز دال بر این است که والدین باید همه علوم و دانش‌ها را به فرزندانشان بیاموزند و یا حداقل آموزش آن‌ها مقید به یک علم خاص نباشد. این اولین بحث ما در بند باء و دارای اهمیت بسیار بالایی می‌باشد.

طرح چند سوال پیرامون وظایف آموزشی والدین بما هو والدان

در این جا سؤالاتی را که در ابتدا کلام عرض کردیم مطرح می‌شود. سؤالات متعددی از قبیل این که:

- ۱- آیا دلیل کلی وجود دارد که بر گردن والدین وظیفه آموزشی باشد؟
- ۲- اگر دلیلی وجود دارد وظیفه عینی محسوب می‌شود یا کفایی؟
- ۳- آیا این وظیفه واجب است یا مستحب؟
- ۴- این وظیفه بالمباشرة هست یا بالتوکیل؟
- ۵- آیا اطلاقی که موجود است، همه علوم و دانش‌ها را در برمی‌گیرد و یا اطلاقی وجود ندارد و فقط نوع خاصی مراد است؟
- ۶- آیا این نوع خاص نسبت به امور خاص فرزند است و یا مقید به مراحل رشد خاصی نمی‌باشد؟

بررسی روایات مبنی بر اطلاق یا عدم اطلاق

سؤال کلیدی این است که آیا اطلاقی وجود دارد که تقیید آموزش به قرآن و حدیث و امثال این موارد را کلی‌تر بکند یا خیر؟ تا آن جایی که ما تتبع کردیم چیزی به عنوان تعلیم مطلق وجود ندارد. اما درعین حال می‌توانیم به روایاتی استشهد بکنیم به جهت آن که بگوییم علی‌الاصول یک وظیفه تعلیمی بر دوش پدر یا مادر وجود دارد که در ادامه بحث به آن‌ها خواهیم پرداخت ان شاء الله.

اولین روایتی که می‌شود در این باب به آن اشاره کرد همان روایات مراحل سه گانه و سه هفت سال متوالی است که در تعلیم و تربیت به آن اشاره شده است. این روایات در منابع عامه و خاصه وارد شده است.



تأخیری که در ذهن بنده است شاید هیچ‌کدام از روایات هفت سال به تنهایی سند معتبری ندارند (جز یک مورد که تردید دارم)، اما متعدد و جای دقت بیشتری را دارند و شاید بشود به بعضی مبانی آن را تطبیق داد. در این روایات چند تعبیر آمده است؛ از جمله کتاب وسائل، جلد پانزده، کتاب نکاح، ابواب احکام اولاد، باب هشتاد و دو / هشتاد و سه، صفحه ۱۹۳. معمول این روایات تعبیری دارد که به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

روایت اول

روایت اول از کافی و من لا یحضر الفقیه نقل شده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ أَلْزِمَهُ نَفْسَكَ سَبْعًا فَإِنْ أَفْلَحَ وَإِلَّا فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا خَيْرَ فِيهِ»^۱.

وظایف والدین از حیث تأدیب

اجازه بدهید ابتداء روایات کلی را بررسی کرده و بعد از آن به سراغ این روایت بیایم. چراکه ترتیب منطقی‌تر اینست که روایت مذکور را به عنوان دلیل دوم مورد بحث قرار دهیم.

دلیل اول در واقع روایاتی است که پدر و مادر را موظف به تأدیب اولاد کرده است (و أدبوا اولادکم). به عنوان مثال روایاتی که در آن تعبیر تأدیب آمده است و قیدی هم ندارد و به طور کلی یک وظیفه تأدیبی را بر دوش پدر و مادر قرار داده است.

روایت اول

این روایات در باب هشتاد و سوم، ابواب احکام اولاد، حدیث هشتم که از مکارم الاخلاق نقل شده است و متأسفانه سند ندارد (مقطوعه و مرفوعه است). روایت از پیامبر اکرم صلوات‌الله و سلامه علیه است که فرمودند:

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص: ۴۶.



«لَا يُؤَدِّبُ أَحَدُكُمْ وَلَدَهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِنِصْفِ صَاعٍ كُلِّ يَوْمٍ»^۲. اگر کسی فرزندش را تأدیب بکند، بهتر است از آن که هر روز نصف صاع صدقه بدهد. این حدیث تعبیری است که سند آن ضعیف بوده و در حد استحباب دلالت دارد.

روایت دوم

روایت دیگر روایت نهم همین باب است که از مکارم الاخلاق نقل شده و سند آن، مثل روایت قبل ذکر نشده است. البته این حدیث در کتاب کنز العمال و در مراجع عامی نیز آمده است. بنابراین روایت را شیعه و عامه نقل کرده‌اند که سند هیچ کدام به تنهایی درست نمی‌باشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

«أَكْرَمُوا أَوْلَادَكُمْ وَأَحْسِنُوا آدَابَهُمْ يُغْفَرْ لَكُمْ»^۳.

روایت سوم

روایت سوم در باب هشتاد و ششم، ابواب احکام اولاد، جلد پانزده، صفحه صد و نود و هشت. در این باب روایت اول سومین دلیل ما می‌شود و روایت این است که: محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن ابیه که در بعضی کتب مستقیماً آمده است عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن درست عن ابی الحسن ع قال جاء رجل إلى النبی ص فقال یا رسول الله ما حق ابنی هذا قال «تُحَسِّنُ اسْمَهُ وَادَّبَهُ وَضَعَهُ مَوْضِعاً حَسَناً»^۴.

حضرت نقل کرده‌اند: شخصی خدمت پیامبر گرامی اسلام رسید و در حالی که دست فرزندش را گرفته بود به حضرت فرمود: این فرزند من چه حقی بر من دارد؟ حضرت فرمودند: «تَحْسِنُ اسْمَهُ وَادَّبَهُ» او را خوب نام‌گذاری بکن و به خوبی او را تأدیب بکن. «وَضَعَهُ مَوْضِعاً حَسَناً» در بعضی روایات این‌طور است که او را در جایگاه مناسب قرار بده، اما قاعدتاً بیان‌گر اینست که طوری تربیت کن که آینده خوبی داشته باشد. این نقلی است که در

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص: ۴۷۶.

^۳ - همان.

^۴ - وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص: ۴۷۹.



اصول کافی و تهذیب آمده است، ولی در بعضی از نسخه ها «ترضعه مرضعا حسنا» آمده که مسلماً از غلط های عبارتی به وجود آمده است.

این روایت نیز تحسین ادب و تأدیب فرزند را به عنوان یک وظیفه بر عهده پدر قرار داده است. البته سند این روایت «محمد بن عیسی عن یونس» آمده است که ما در آن مشکل داریم. در مورد محمد بن عیسی سه نظر وجود دارد؛ بعضی مطلقاً معتبر، بعضی مطلقاً لامعتبر و بعضی هم قائل به تفصیل می باشند و می گویند خودش ثقه و معتبر است، اما روایاتی که از یونس نقل می شود به خاطر مشکل فنی (از محمد بن حسن بن ولید نقل شده و ما قبلاً به آن پرداختیم) سندش بی اشکال نیست. ولو از نظر آقای خویی و امثال ایشان مشکلی ندارد.

در جلد هفتاد و چهار و صد و چهار بحار، بحث های مربوط به پدر و مادر وارد شده است.

روایات دیگری نیز در مستدرک و کنز العمال آمده است که بنده آن ها را ذکر نمی کنم.

روایت چهارم

این روایت از نهج البلاغه، حکمت سیصد و نود و نه آمده است:

«حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحْسِنَ إِسْمَهُ وَ يُحْسِنَ أَدَبَهُ وَ يَعْلِمَهُ الْقُرْآنَ»^۵.

همچنین در جلد هشت میزان الحکمة، باب ولد و والد، جلد صد و چهار بحار، جلد ۱۵ مستدرک و در جلد ۱۶ کنز العمال نیز این روایت ذکر شده است و دارای سند مقطوعه می باشد. قید «یحسن أدبه» در این روایت هم آمده است.

روایت پنجم

روایت پنجم از بحار، جلد هفتاد و چهار، صفحه هشتاد و پنج، از امیرالمؤمنین سلام الله علیه نقل شده است.

لَمَّا سُئِلَ عَنْ حَقِّ الْوَلَدِ قَالَ: «تُحَسِّنُ اسْمَهُ وَ أَدَبَهُ وَ تَضَعُهُ مَوْضِعاً حَسَناً»^۶.

^۵ - نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، ص: ۵۴۶.

^۶ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۱، ص: ۸۵.



روایت ششم

سند این روایت جلد هفتاد و هشت بحار است که خالی از اشکال نیست و باید مراجعه کرد.

امام صادق سلام الله علیه:

تَجِبُ لِلْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: «اخْتِيَارُهُ لِوَالِدَتِهِ وَتَحْسِينُ اسْمِهِ وَالْمُبَالَغَةُ فِي تَأْدِيبِهِ»^۷.

روایت هفتم و هشتم

روایت هفتم در کنز العمال، حدیث شماره بیست و دو هزار و هفتصد و چهل موجود است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله:

«حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَ يُحْسِنَ أَدَبَهُ»^۸.

روایت هشتم نیز از کنز العمال است که پیغمبر اسلام فرمودند:

«حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَ يُحْسِنَ مَوْضِعَهُ وَ يُحْسِنَ أَدَبَهُ»^۹.

روایتی که اکرموا اولادکم و أحسنوا آدابهم که از پیغمبر نقل شده بود

این‌ها مجموعه‌ای از روایات بود که تحت عنوان «تحسین الأدب و یا تأدیب الولد» یعنی روایاتی که تأدیب ولد

را بر والد قرار داده است، قرار گرفت.

بررسی روایات از حیث سند

در این روایات چند بحث مطرح می‌شود. اولین بحث مربوط به سند آن‌ها می‌باشد. در بحث سندی بنابر نظر بعضی از علما (نظیر آقای خویی و امثال ایشان) فقط یکی از روایات درست بود، ولی به نظر ما هیچ‌کدامشان صحیح نمی‌باشد و سند معتبری ندارد. منتهی این‌ها یکی از مواردی هستند که تعدد روایات، مطابقت آن‌ها و سازگاری با عقل، عدم وجود بحث اختلافی شیعه و سنی، عدم وجود توهم اسرائیلی بودن و عدم توهم از مباحث شک برانگیز در

^۷ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۵، ص: ۲۳۶.

^۸ - علل الشرائع، ترجمه مسترحمی، ص: ۲۹۳.

^۹ - نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص: ۴۴۷.



اختلافات ادیان و مذاهب و... در آنها وجود دارد. همچنین احادیث مذکور به روایات دیگر با بیان متفاوت تری مؤید می شود که شبیه به بیان و روایات هفت گانه نیست، ولی اشاره به بحث تا دیب دارد.

روایت نهم

در رساله حقوق نیز عنوانی وجود دارد که می فرماید: «حق آن بر تو این است...» و جزء نهمین روایت ما محسوب می شود.

ارزش روایات در حکم استحباب است

هیچ فقیهی نمی تواند بگوید که اصل این مجموعه روایات از اعتبار ساقط است و ما باید آنها را کنار بگذاریم؛ چراکه مشمول قاعده ای هستند و ما کمی قبل به بیان آنها پرداختیم (تعدد روایات، مطابقت با عقل و فتاوا، عدم وجود اختلاف شیعه و سنی و...). از این جهت است که می شود این مجموعه روایات را پذیرفت، ولی ارزش آن در حد حکم استحبابی است.